



«شکار سری» در  
«عصر پایان معجزات»  
به سراغ جهان افسانه‌ها  
و خیال‌ها نرفته است بلکه  
اسطوره‌ها را با نگرشی  
واقع‌گرایانه، به تصویر  
کشده است

## نقدی بر مجموعه شعر «عصر پایان معجزات» سروده حمیدرضا شکار سری هاشم کرونی

آیا اسطوره‌ها، دنیایی خیالی را تصویر می‌کنند یا می‌توان گفت که اسطوره‌ها ریشه در واقعیات دارند؟ «ل. لوی-برول» در بررسی اسطوره‌های ابتدایی، نشان می‌دهد که اساطیر به‌جای آنکه تبیین و توجیه طبیعت باشند، برعکس توصیف و تعریف مافوق طبیعت‌اند. وی میان طبیعی و مافوق طبیعی مرزی قایل نیست و معتقد است دنیوی و دینی در یکدیگر تداخل سری دارند و از هم بهره‌مندند. وی به این اعتبار اسطوره را جزء تخیلات نمی‌داند، بلکه آن را در زمره واقعیات رده‌بندی می‌کند. به عقیده او، اسطوره بخشی از واقعیت است به‌گونه‌ای که آدم ابتدایی آن را زیسته و به آزمایش وجدانی دریافته است.<sup>۱</sup>

«شکار سری» در «عصر پایان معجزات»، به سراغ جهان افسانه‌ها و خیال‌ها نرفته است بلکه اسطوره‌ها را با نگرشی واقع‌گرایانه، به تصویر کشده است. با چنین باوری است که در مسیر توسعه معنایی و وسعت بخشی به مفاهیم آشنای جهان تلمیحات دینی، اسطوره‌ها را به‌میانۀ روزگار ما می‌کشاند تا واقع‌گرایی ملموس‌تر شود. در عصر پایان معجزات حضرت آیوب به میانه ترفیق تهران می‌آید:

«تو به گیسوان غارت شده زنت فکر می‌کنی  
شیطان به آخرین راه حل ممکن:  
چراغ قرمز  
ترافیک عصر پنج‌شنبه  
یکی از چارراه‌های تهران...»

(عصر پایان معجزات - ص ۲۶)

و شتر حضرت صالح را به کناره در بند و دماوند می‌آورد:

«حتی اگر از دل همین کوه‌های دربند درآمده باشد  
باز هم گوشت شتر مقوی و لذیذتر است...»

(عصر پایان معجزات - ص ۲۲)

به این موارد می‌توانید فهرستی کامل از سایر اسطوره‌های دینی کتاب اضافه کنید که جایی در نزدیکی شناخته‌های ذهن ما یافته‌اند و از فضای معهود و آشنای متون دینی حرکت و پرش داشته‌اند

□

«شکار سری» در ۱۸ شعر «عصر پایان معجزات» به سراغ ۱۸ شخصیت، ۱۸ اسطوره، ۱۸ چهره و ۱۸ رویداد آشنا رفته که تاکنون بارها و بارها مورد توجه شاعران بوده و به‌عنوان تلمیح استفاده شده‌اند.

اما رویکرد او به این تلمیحات، از گونه رویکردهای معمول و آشنای اذهان مخاطبان (لااقل مخاطبان ادبیات فارسی) نبوده است.

خود او در گفت‌وگویی که با زهیر توکلی داشته و سرآغاز همین کتاب را نیز به خود اختصاص داده، از رفتن به سمت تلمیح سخن می‌گوید و این که «مواد خام برای کار شاعر، زبانی است که اشاره به جهان درون و پیرامون شاعر (اما در هر حال خارج از شعر) دارد، اما در هنگام سرایش در ترکیبی خیالی و در نتیجه متفاوت، به ماهیتی تازه دست می‌یابد. آشنایی‌ها زوده می‌شود و غریبه می‌نماید و به این ترتیب نگاه تازه و متفاوت شاعر، کلمه را در هر شعر به شیء تبدیل می‌کند. یک شیء با هیئتی تازه»<sup>۲</sup>

از این زاویه می‌توان به آشنا زدایی‌های او در این شعرها نگریست، آن چنان که بر خلاف روایت‌های آشنا در داستان حضرت یعقوب، این بار پیراهن در اعماق پستو پنهان می‌شود و برای درمان چشم سراغ چشم‌پزشک گرفته می‌شود:

«پیراهن معطر را  
در اعماق پستو  
پنهان می‌کند  
و بغض را  
در اعماق گلو  
راه می‌افتد

از بهترین چشم‌پزشک شهر برایش وقت گرفته‌اند.»

(عصر پایان معجزات - ص ۳۰)

گاه نیز بار آشنایابی بر دوش توسعه معنا و وسعت بخشی مفهوم در شعر می‌افتد. در یک پرش از آتش و حضرت ابراهیم تا آشویتس و نورنبرگ:

«چکش قاضی نورنبرگ یعنی:  
آن تبر دلیل محکمی نیست  
بت بزرگ بی‌گناه است...  
و مظنونی جز تو کو؟  
این هم آشویتس

و آتشی که هیچ توصیه‌ای نمی‌پذیرد.»

(عصر پایان معجزات - ص ۲۴)



شماره ۶۵  
بهار ۱۳۸۸

از دیگر سو، او اجباری به وفاداری به متون دینی مربوط به این اساطیر مذهبی ندارد، چنان که در نخستین شعر، بر خلاف روایت عهد عتیق، پوشش آدم را برگ درخت دانسته است، آن هم درخت چنار، این در حالی است که در عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سوم، آیه ۲۱، صریحاً پوشش آدم و همسرش لباس‌هایی از پوست حیوان عنوان شده، اما شاعر برای ساختن فضای شعرش، به سراغ مطایبات آشنایی از جنس لطیفه برگ درخت رفته است.

این گونه است که رجوع به مطایبات و نکات لطیفه‌وار، در راستای ساختن نوعی طنز است که نمود آن را می‌توان هم در ژرف‌ساخت و هم در روساخت اثر ملاحظه کرد.

طنز موجود در این کار از آن دست طنزهایی است که بر محور احترام بنا شده است، چنان که در فضای کثرت‌گرایی کنونی، احترام عنصر اساسی روابط است و شاعر ما نیز که هنرآفرین چنین عصری است. طنز و مطایبه خویش را بر محور احترام بنا کرده و البته به این ترتیب گونه‌ای پالودگی در طنز وی دیده می‌شود.

«باز هم تمام خودت را می‌دمی در نی  
سنگ حتی به شوق  
زبور می‌خواند  
گوسفندان تو اما  
در پارتی گرگ‌ها  
برک می‌زنند...»

(عصر پایان معجزات - ص ۲۸)

و یکی از زیباترین جلوه‌های این دست مطایبه و طنز اندیشه‌ورزانه، در پرش ذهنی از تلمیح حضرت یونس به پینوکیو است که شعری کامل را بر بستری از طنز محترمانه شکل می‌دهد که به نظر صاحب این قلم یکی از کامل‌ترین کارهای این مجموعه است:

«تحمل نهنگ هم حدی دارد  
این همه دروغ هر معده‌ای را سوراخ می‌کند  
بالا می‌آورد  
پینوکیو و دماغش را  
و به اعماق اقیانوس می‌گریزد  
حالا از آن همه کدو بر ساحل  
پیرمرد هیچ سهمی ندارد  
و مگر می‌توان با شکم گرسنه دعا کرد  
پسری از این هیزم بی‌معرفت سبز شود؟!»

(عصر پایان معجزات - ص ۴۴)

کاری کامل که هم از منظر زبان و بیان و شکل ارزشمند است و هم از زاویه اندیشه و تفکری که شاعر داشته و با بهره‌مندی از تلمیحاتی آشنازدایی شده آن را به منصه ظهور رسانده است.

باری بی‌آمدهای ظهور زیبایی‌های نوین را احترام به فرهنگ‌ها و ملت‌ها و سنن و آداب و رسوم مختلف دانسته‌اند و جهان آینده را جهانی خوانده‌اند مبتنی بر حفظ تفاوت‌ها.<sup>۲</sup>

«شکارسری» در «عصر پایان معجزات» شاعر تفاوت‌هاست. شاعر دیگرگونه دین. شاعر از زاویه‌ای دیگر نگرستن. شاعری که اسطوره سلیمان و قالیچه او را در جهان ماشینی امروز و آسمانخراش‌هایی که در همین نزدیکی در دسترس هستند، به کلمه تبدیل می‌کند:

«دماوند از دور بیداست  
پرواز من اما  
به نوک همین آسمانخراش نزدیک  
ختم می‌شود  
امان از این فرش‌های ماشینی!»

(عصر پایان معجزات - ص ۴۲)

یا این طنز زیرپوستی در آشنازدایی از اسطوره حضرت مسیح:

«می‌دمد  
نمی‌شنود  
می‌دمد  
نمی‌شنود  
یک شیشه قرص خواب آور که کم نیست...!  
صلیبی بر گور می‌گوید  
و در کلاس کنکور تضمینی ثبت نام می‌کند  
او حتماً باید پزشکی بخواند

(عصر پایان معجزات - ص ۴۸)

آنچه در این مثال‌ها، و برخی نمونه‌های ذکر شده به چشم می‌خورد، گونه‌ای تلاش برای شکستن اسطوره در جایگاه کلان خویش است. گرچه شاعر ما، در پشت جلد کتاب، خویش را به کلان روایت دین باورمند می‌داند و حتی به این اعتبار کار خویش را از دایره متون پست‌مدرنیستی خارج می‌کند اما واقعیت این است که در کارهای این مجموعه، از تکنیک‌های متون موسوم به پست مدرنیستی، بهره‌برده شده و البته حاصل کار، مجموعه‌ای در خور تأمل است.

در پایان باید به «شکارسری» به پاس این تجربه‌گری و تجربه‌گری‌های اخیرش در گستره توأمان ادبیات آیینی و شعر آزاد تبریک گفت. او در کارهای مختلف، هر بار به سراغ تجربه‌های متفاوت رفته است و اکنون به عنوان شاعر - منتقدی فراتر از تعاریف سنتی برای خویش جایگاهی شایسته کسب کرده و روش و منشی پیشروانه دارد. باری، این گونه تجربه‌گری ارزشمند است، خصوصاً که شاعر ما تلاش می‌کند در هر کار با تجربه‌های تازه عرصه شعر آیینی روزگار ما را وسعتی شایسته ببخشد. امید که شعر قدسی روزگار ما به یمن تلاش شاعرانی هم‌چون «حمیدرضا شکارسری» رو به اوج و اعتلا داشته باشد؛ انشا...

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دانش اساطیر، روزه باستانی، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، چاپ اول، بهار ۷۰، ص ۵۰
- ۲- عصر پایان معجزات، حمیدرضا شکارسری، انتشارات هنر رسانه‌آر دی بهشت، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۵
- ۳- ماتریس زیبایی، بهمن بازارگانی، انتشارات اختران، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۱۰۲
- ۴- همان، ص ۹۸-۹۷

در کارهای این مجموعه، از تکنیک‌های متون موسوم به پست مدرنیستی، بهره‌برده شده و البته حاصل کار، مجموعه‌ای در خور تأمل است



شماره ۶۵  
بهار ۱۳۸۸